

Representing the basics of Joseph Campbell hero's journey in the story "Khalil Kafer"

Omid Jahan Bakht Lili¹ *, Zahra Mafi²

Abstract

The evolution and journey of the hero is based on the perspective of Joseph Campbell, a comparative mythologist (1904-1987), and is formed in such a way that the protagonist, who is busy with his daily life, starts the adventure after hearing the call of the invitation, and with Role-playing sets foot on the road of a difficult test and goes through steps to reach a high goal. Along the way, he reaches self-knowledge with the help of old age, and after returning to normal life, he consciously and persistently sets helping others as an example in his life. The present research aims to investigate Joseph Campbell's plan known as "The Myth of the One" in the story of Khalil Kafir by Gibran Khalil Jibran (1883-1931) by using the descriptive-analytical method, and by examining the features of this theory in the story Measure the conformity of the development process of the hero's personality with the model provided by Campbell. The findings of the research show that the journey of the hero of the story is consistent with Campbell's model, and Khalil, as a unique legend, overcomes the challenges of life and gains a new understanding of the world in his social behavior with love for fellow human beings. find Considering the experiences of his personal life and the issues of the society, with the knowledge of the true teachings of Christ (pbuh), he achieves a new understanding of the existence and creation of man, and Zain, by breaking the power of the demagogic lords of the church, While overcoming problems, he finally reaches perfection and becomes the master of two worlds.

Keywords: Joseph Campbell , hero's journey model, Gibran Khalil Gebran, the story of "Khalil Kafer".

¹ . Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Gilan University, Rasht-Iran (corresponding author), email: omidjahanbakht@gmail.com.

² Master's student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Gilan University, Rasht-Iran, email: nejatgheybe10@gmail.com.



مقاله پژوهشی

DOR:

بازنمود مبانی الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل در داستان «خلیل کافر»

امید جهانبخت لیلی^٣، زهرا مافی^٤

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۳۰)

چکیده

سیر تحول و سفر قهرمان بر مبنای دیدگاه جوزف کمپبل، اسطوره‌شناس تطبیقی (۱۹۰۴-۱۹۸۷) بدین‌گونه شکل می‌گیرد که قهرمان داستان که به زندگی روزمره مشغول است، با شنیدن ندای دعوت، ماجراجویی را آغاز می‌کند و با نقش‌آفرینی، پای در جاده آزمون دشاوار می‌نهد و مراحل را برای رسیدن به هدف و الا طی می‌کند. در طول مسیر به یاری پیروی فرزانه به خودشناسی می‌رسد و پس از بازگشت به زندگی عادی، آگاهانه و مصرانه کمک به دیگران را سرمشق زندگی خویش قرار می‌دهد. پژوهش حاضر بر آن است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی طرح جوزف کمپبل موسوم به «اسطوره یگانه» در داستان خلیل کافر اثر جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱) بپردازد و با بررسی شاخصه‌های این نظریه در داستان مزبور، میزان تطابق فرآیند تکامل شخصیت قهرمان را با الگویی که کمپبل ارائه داده، بسنجد. یافته‌های پژوهش گویای همخوانی سفر قهرمان داستان با الگوی کمپبل است و خلیل به‌عنوان اسطوره یگانه، در سلوک اجتماعی خود با برخورداری از عشق به هموعان، چالش‌های زندگی را پشت‌سر گذاشته و به شناختی نو نسبت به جهان دست می‌یابد. او که تجربه‌های زندگی شخصی و مسائل روز جامعه را مد نظر داشته، با آگاهی از آموزه‌های راستین مسیح (ع) به ادراکی تازه از هستی و آفرینش آدمی دست می‌یابد و زین پس با درهم شکستن استیلای اربابان عوامفریب کلیسا، ضمن غلبه بر مشکلات در نهایت به کمال می‌رسد و ارباب دو جهان می‌گردد.

کلیدواژگان: جوزف کمپبل، الگوی سفر قهرمان، جبران خلیل جبران، داستان «خلیل کافر».

^٣ . استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت-ایران (نویسنده مسول): ایمیل:omidjahanbakht@gmail.com

^٤ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت-ایران، ایمیل: zahra.moafi94@gmail.com

۱. مقدمه

انسان‌ها در طول تاریخ عموماً خواسته‌های تحقق‌نیافته، دشوار یا دیریاب خود را در شخصیت یک قهرمان رقم زده‌اند. به همین دلیل در داستان‌های ساخته بشر، قهرمانی برای رسیدن به هدف تلاش می‌کند و با عبور از خون‌ها و مرحله‌های سخت، سرانجام به موفقیت می‌رسد. شخصیت اصلی (قهرمان) در سختی‌ها و گذر از چالش‌ها، با آزموده‌شدن و رسیدن به پختگی، کمال را تجربه می‌کند. کار اصلی قهرمان، کشف خودآگاه خویشتن است؛ یعنی آگاهی از ضعف‌ها و توانایی‌های خویش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی روبه‌رو شود (هال و نوردبی، ۱۳۷۵: ۱۶۴). کمپبل با پیوند دادن درونی نمادها و مقوله روایت‌ها و داستان‌ها طرح خود به نام «تک‌اسطوره» را مطرح می‌کند. او می‌نویسد اگرچه تک‌اسطوره بارها تکرار می‌شود، اما چیزی پایدار از آن باقی می‌ماند که ورای گفتار و نوشتار است و باید آن را به تجربه درک کرد (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۵). تک‌اسطوره، جهانی و بدون زمان است (گلمزاری، ۱۳۹۳: ۸۲) و دامنه وسیعی از اشکال و صور را شامل می‌شود. «در حالی که در بیان تعداد تک‌اسطوره‌ها (کهن‌الگوها) هیچ محدودیت نظری وجود ندارد، ولی به لحاظ علمی صحبت در مورد بعضی از آن‌ها مهم‌تر است» (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۷۱). یکی از کهن‌الگوهای مهم، قهرمان و سفر نمادین اوست که سایر کهن‌الگوهای روان‌شناختی از جمله آنیما، پیر خردمند، سایه و غیره با او و در جریان تکامل شخصیت وی نمود می‌یابند (ووگلر، ۱۳۸۷: ۵۹).

سفر اسطوره‌ای قهرمان، معمولاً تکریم و تکرار کهن‌الگویی است که در مراحل گذار به آن اشاره می‌شود: جدایی، تشرف و بازگشت که می‌توان آن را هسته اسطوره یگانه نامید. قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز را به حیطة شگفتی‌های ماوراء الطبیعه آغاز می‌کند. با نیروهای شگفت در آن‌جا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از آن سفر پر رمز و راز، قادر است که به یارانش برکت و فضل نازل کند (کمپبل، ۱۳۹۲: ۴۰).

پژوهش حاضر بر آن است تا با توجه به قابلیت‌های نهفته در داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱)، مراحل سفر قهرمان داستان را بر اساس الگوی جوزف کمپبل بررسی و تبیین نماید. در داستان مزبور، خلیل به عنوان قهرمان که از طبقه فرودست جامعه است برای رسیدن به هدف انسانی خویش می‌کوشد تا با روشنگری و نقد اوضاع نابسامان جامعه وقت لبنان که در نتیجه بی‌عدالتی و حاکمیت اجحاف‌آمیز سردمداران کلیسا بر مردم فرودست پدید آمده‌است، از سلطه روزافزون حاکمان بکاهد و شرایط زندگی را به نفع بینوایان تغییر دهد. در این داستان ندای درونی، قهرمان را به سفر فرا می‌خواند. دست غیب که همان نیروی نهفته در تمام هستی است، قهرمان را یاری می‌رساند. از آستان نخستین که عبارت است از تصمیم برای ماندن در کنار مریم عبور می‌کند. در بخش ملاقات با خدایانو با مریم که پررنگ‌ترین آنیمای سفر اوست، ازدواج می‌کند. زن وسوسه‌گر در این داستان، راحیل است که در نهایت مانع از رفتن خلیل به سمت ساحل می‌گردد. قهرمان در

نهایت، به دهکدهٔ مریم و راحیل بر می‌گردد و با برقرار کردن فضای آزادی و آرامش در میان ساکنان روستا، برکت نهایی را برای مردمان سرزمین به ارمغان می‌آورد و به یارانش فضل و نعمت می‌بخشد.

پرسش پژوهش

در این جستار برآنیم تا با واکاوی سیر زندگی شخصیت اصلی داستان به نام «خلیل» به دنبال پاسخ به پرسش ذیل باشیم:

– کدام یک از مراحل سه‌گانهٔ سفر قهرمان، قابلیت انطباق با داستان خلیل کافر را دارند؟

پیشینهٔ پژوهش

پیرامون الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل، پژوهش‌هایی انجام شده است که از میان آنها می‌توان به مقاله: «تکامل شخصیت وهاب در زمینهٔ عشق در داستان خانهٔ ادریسی‌ها بر مبنای سفر قهرمان جوزف کمپبل» اثر رویا یدالهی (فصلنامه نقد ادبی، ۱۳۹۲: صص ۱۶۹-۱۹۸)، اشاره کرد که نویسنده در آن با بررسی مراحل تحول شخصیت قهرمان به این نتیجه رسیده که تحولات قهرمان، حالت رمزی و نمادین دارند.

مقالهٔ «سفر قهرمان در داستان حمام بادگرد بر اساس شیوهٔ تحلیل کمپبل و یونگ» اثر مریم حسینی و نسرین شکیبی ممتاز (ادب پژوهی، ۱۳۹۱: صص ۳۳-۶۳). نویسنده در آن به این نتیجه رسیده که قهرمان با گذراندن تمام مراحل در قالب سفری نمادین، سیر به ناخودآگاه را میسر می‌سازد. مقالهٔ «بررسی دو شخصیت اصلی منظومهٔ ویس و رامین بر اساس الگوی سفر قهرمان» اثر لیلا عبدی و اکبر صیادکوه (ادب پژوهی، ۱۳۹۲: صص ۱۲۹-۱۴۷). نویسندگان آن به نتایجی چون کارکرد بیشتر الگو کمپبل بر سفر درونی دو قهرمان و حضور ویس به عنوان شخصیت اصلی داستان رسیده‌اند.

مقالهٔ «بررسی و تحلیل منظومهٔ «مانلی» نیمایوشیچ بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل»، اثر نصر الله امامی و دیگران (مجلهٔ شعر پژوهی، ۱۳۹۴: صص ۱-۲۰) که نویسندگان در آن به این نتیجه رسیده‌اند که منظومهٔ مانلی، دارای طرحی منسجم است و همهٔ مراحل سفر قهرمان چون ندای پیک، رد دعوت، قبول دعوت، راهنما، آستانه، آزمون، پاداش و بازگشت در آن دیده می‌شود.

با این بیان و با عنایت به جستجوهای صورت‌گرفته در منابع اطلاعاتی اینترنتی، این نتیجه حاصل گردید که تاکنون داستان «خلیل کافر» از زاویهٔ الگوی کمپبل مورد خوانش قرار نگرفته است و نوشتار حاضر می‌کوشد تا با واکاوی فرازاها و نشیب‌های زندگی قهرمان داستان، خطوط سیر زندگی وی را بر پایهٔ نظریه کمپبل تبیین نماید.

نگاهی به الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل

جوزف کمپبل، فیلسوف و اسطوره‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۰۴ در نیویورک زاده شد. وی در کتاب قهرمان هزار چهره، با بهره‌گیری از نظریات فروید و یونگ، برای هر قهرمان خط سیری را در نظر می‌گیرد که سفر درونی یا بیرونی آن قهرمان را در رسیدن به تکامل نشان می‌دهد (کمپبل، ۱۳۸۹: ۹۶). یکی از کهن‌الگوهای مهم در اساطیر و داستان‌ها، قهرمان است که معادل «من» در روان‌شناسی است (نک: یونگ، ۱۳۷۷: ۱۷۵). من یا همان شعور ظاهر یا ضمیر خودآگاه از احساسات، خاطره‌ها، افکار، تمایلات، عواطف و به طور کلی از هر چه معلوم شخص است یا می‌تواند معلوم او باشد، تشکیل یافته‌است و علم شخص را به وحدت و هویتش میسر می‌سازد (سیاسی، ۱۳۸۴: ۵۳). الگوی جوزف کمپبل سه مرحله عزیمت، تشریف و بازگشت دارد که هر مرحله شامل چند بخش به شرح ذیل می‌شود:

عزیمت

۱. **دعوت به آغاز سفر:** غالباً بین آغاز سفر قهرمان و حوادث قبل از آن ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. «ماجراجویی معمول قهرمان با شخصی آغاز می‌شود که چیزی از او گرفته شده یا حس می‌کند در تجارب معمول موجود یا مجاز برای اعضای جامعه‌اش چیزی کم است. این شخص به یک سلسله ماجراجویی خارق العاده دست می‌زند تا آنچه را که از دست داده‌است بازگرداند یا نوعی اکسیر حیات را کشف کند (کمپبل، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

۲. **رد دعوت:** بسیار پیش می‌آید که قهرمان با دلایلی چون ترس، کسالت زندگی روزمره، کار سخت یا فرهنگ به این دعوت پاسخ ندهد. در صورت وجود این وضعیت، او نیاز به یک ناجی دارد (عبدی، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

۳. **امداد غیبی:** سرانجام پس از حضور ناجی یا پذیرش خود فرد، سفر آغاز می‌شود و موجودی حمایتگر، فرد را راهنمایی می‌کند. این موجود ممکن است در قالب‌های مختلف ظاهر شود (همان).

۴. **عبور از نخستین آستان:** قهرمان در این مرحله، از سختی‌ها و رنج‌های بسیار که هر مسافر در مقابل آن‌ها ممکن است خود را ببازد، با موفقیت عبور می‌کند (همان).

۵. **شکم نهنگ:** گذر از آستان جادویی، مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوباره متولد می‌شود. در این نمود، قهرمان به جای آنکه بر نیروهای آستانه پیروز شود یا رضایت آن‌ها را جلب کند، توسط ناشناخته‌ها بلعیده می‌شود و به‌ظاهر می‌میرد (کمپبل، ۱۳۸۹: ۹۶)، اما پس از بیرون آمدن، تازه متولد می‌شود و گام‌های راستین را برمی‌دارد.

تشرّف

١. **جادهٔ آزمون‌ها:** هنگامی که قهرمان از آستان عبور می‌کند، قدم به جایی می‌گذارد که باید یک سلسله آزمون را پشت سر گذارد. این مرحله، مرحله‌ای محبوب در سفرهای اسطوره‌ای است که مایهٔ به‌وجود آمدن بخش عظیمی از ادبیات جهان دربارهٔ آزمون‌ها و سختی‌های معجزه‌آسا شده‌است (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۰۵).

٢. **ملاقات با خدایانو:** با پشت سر گذاشتن تمام موانع و غول‌ها به خوان آخر می‌رسیم که معمولاً ازدواج جادویی روح قهرمان پیروز با خدایانو، ملکهٔ جهان است (همان: ۱۱۶). اگر رهرو داستان، به جای مردی جوان، دوشیزه‌ای باشد، این اوست که با توان، زیبایی یا اشتیاق خود لایق همسری خدایی فناپذیر می‌شود (همان: ۱۲۶).

٣. **زن در نقش وسوسه‌گر:** بسیار اتفاق می‌افتد که ازدواج با خدایانو، قهرمان را از ادامهٔ مسیر باز می‌دارد. این جاست که زن، نقش وسوسه‌گری را بازی می‌کند که قهرمان باید از آن بگذرد و به ادامهٔ مسیر بپردازد.

٤. **آشتی و هماهنگی با پدر:** جنبهٔ دیو مانند پدر، انعکاسی از من یا خود قهرمان است. این انعکاس از حس کودکانه‌ای برخاسته که آن را پشت سر گذاشته‌ایم؛ ولی به مقابل خود فرافکنی کرده‌ایم. در این آزمون دشوار است که قهرمان به کمک و پشتیبانی یک هیأت زنانه نیاز دارد تا با توسل به جادوی او آیین تشریفی را که پدر برایش وضع کرده، پشت سر گذارد و از چنگ خود خلاص شود (همان: ۱۳۶-۱۳۷).

٥. **خدایگان:** این وجود خدایگون، الگوی موقعیتی الهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت‌های جهل به آن می‌رسد (همان: ۱۵۶).

٦. **برکت نهایی:** مرحلهٔ آخر از بخش دوم سفر (تشرّف)، دستاورد سفر یا برکت نهایی است. برکت می‌تواند دست‌یابی به گنج، اکسیر حیات یا هر هدف ارزشمند دیگری باشد که قهرمان به خاطر آن به سفر می‌رود (پیکانی، ۱۳۹۵: ۱۰۷).

بازگشت

١. امتناع از بازگشت: پس از نفوذ در سرمنشأ و با دریافت فضل و برکت از تجسم مذکر، مؤنث، انسانی یا حیوانی آن، جستجوی قهرمان به پایان می‌رسد. اکنون این ماجراجو با غنیمت خود که می‌تواند زندگی را متحول کند، باید بازگردد، ولی بارها و بارها قهرمانان از انجام این مسؤولیت سرباز زده‌اند (کمپبل، ۱۳۸۹: ۲۰۳).

٢. فرار جادویی: اگر قهرمان هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیر خدایانو یا خدا را پشت سر داشته باشد، آشکارا مأمور است با اکسیری برای احیای جامعه‌اش به جهان بازگردد. اگر دیوان‌ها و خدایان

مایل به بازگشت او نباشند یا راه او را رصد کنند، آن گاه آخرین مرحله چرخه اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور می‌شود (همان: ۲۰۶).

۳. دست نجات از خارج: ممکن است برای بازگرداندن قهرمان از سفر ماورایی‌اش نیاز به کمک از خارج باشد، به عبارت دیگر دنیا مجبور شود به دنبالش بیاید و او را با خود ببرد. او در این حال مجبور است همراه با اکسیر خود که نجات‌بخش زندگی و نابودکننده «من» است با جامعه روبه‌رو شود.

۴. عبور از آستان بازگشت: پس از سیراب کردن روح از مکاشفه‌ای سرشار، اولین مشکل قهرمان در راه بازگشت، پذیرش واقعیت هیاهوهای مبتذل زندگی است. او باید با این وضعیت کنار بیاید.

۵. ارباب دو جهان: هنر ارباب دو جهان، آزادی عبور و مرور در دو بخش آن است. حرکت از سوی تجلیات زمان به سوی اعماق سبب‌ساز و بازگشت از آن؛ آن هم به طوری که قواعد هیچ یک از این دو سو به دیگری آلوده نشود، ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچه دیگری بنگرد (همان: ۲۳۷).

۶. رها و آزاد در زندگی: قهرمان، پهلوان همه آن چیزهایی است که در حال وقوع‌اند، نه چیزهایی که واقع شده‌اند؛ چون که او هست. او تعبیرناپذیری ظاهری در دل زمان را با ابدیت بودن اشتباه نمی‌گیرد. از لحظه بعد نمی‌هراسد یا از چیز دیگر که می‌آید تا پایداری را با تغییر و تحول نابود کند (همان: ۲۵۰).

خلاصه داستان «خلیل کافر»

خلیل، شخصیت اصلی داستان، جوان ۲۲ ساله‌ای است که از دیر قزحیا رانده می‌شود. هوای طوفانی که با برف سنگینش پیکرش را کفن‌پوش نموده، مرگ و نیستی را برایش رقم زده‌است. او در رمق‌های آخر زندگی، با فریادهای سوزناک توجه راحیل و دخترش مریم را جلب می‌کند که در بخش پایین دهکده سکونت دارند. آن دو زن با تقلائی فراوان، جوان را به منزلشان منتقل می‌کنند. راحیل با مهر مادرانه خویش و مریم نیز با مهر خواهرانه خود باعث نجات او می‌گردند. زین پس تغییراتی در عواطف دو جوان شکل می‌گیرد و خلیل، علاقه مریم نسبت به خود را از ژرفای جان احساس می‌کند. این امر عاملی برای ماندن وی در نزد آن دو می‌شود. جوان که در ابتدا به خاطر ترس از کدخدا عباس از ماندن در آن دهکده نگران بود، اما اکنون عشق بین آن دو جوان به حدی است که ظلم و ستم راهبان را بر آنها ناچیز می‌کند و سنگدلی کلیسائیان را امری قابل تحمل جلوه می‌دهد. خلیل در نهایت درخواست مریم مبنی بر اقامت در روستا را می‌پذیرد و در دهکده آنان زندگی را آغاز می‌کند و به افشای بی‌عدالتی‌های اربابان کلیسا می‌پردازد و بر ضد قوانین حاکم بر جامعه می‌شورد و در نهایت، اوضاع اجتماعی را به نفع بینوایان تغییر می‌دهد.

بازنمود الگوى جوزف کمپبل در داستان «خلیل کافر»

دعوت به سفر

در این مرحله که دست سرنوشت، قهرمان را با ندایی به خود می‌خواند و مرکز ثقل او را از چارچوب‌های جامعه به سوی قلمروی ناشناخته متوجه می‌سازد، سرشار از گنج‌ها و همچنین جایگاه خطرناک و به شکل‌های گوناگون همچون سرزمینی ناشناخته، جنگلی دورافتاده، قلمروی در زیر زمین، زیر امواج یا فراسوی آسمان‌ها نشان داده می‌شود (کمپبل، ۱۳۸۹: ۶۰-۶۶). سفر قهرمان در داستان خلیل کافر از هنگامی آغاز می‌شود که قهرمان داستان که جوانی بیست و دو ساله است، از دیر قزحیا رانده می‌شود: ففی هذه الليلة الهائلة وتحت هذا الجو الثائر كان فتى في الثانية والعشرين من عمره يسير على الطريق المتصاعدة بتدرج من دير قزحيا إلى قري شيخ عباس (جبران، ۱۹۰۸: ۸۳). ترجمه: در این شب ترسناک و در این هوای پر آشوب، پسری بیست و دو ساله تلوتلو کنان از دیر قزحیا به سمت روستاهای شیخ عباس می‌رفت.

اوضاع نابسامان و اجحاف‌آمیز سردمداران کلیسا نسبت به مردم فرودست که خلیل نیز از افراد این قشر به شمار می‌رود، عاملی برای آغاز سفر خلیل است. او تحت نظارت کدخدا عباس در کلیسا کار و بردگی می‌کرد و در قبال کار طاقت‌فرسا تنها اندکی از حقش به او می‌رسید و چاره‌ای جز پیروی از شیوه زندگی آن‌ها نداشت. در این میان، ندایی درونی، او را به سفری جریان‌ساز فرا می‌خواند و دیدگانش را به روی حقایق هستی می‌گشاید. لذا او صومعه و ساکنانش را همچون سیاه‌چالی می‌بیند که از ژرفنای آن، اشباح هولناک رخ می‌نمایند. بدین ترتیب کلیسا را ترک گفته و سفر سرنوشت‌ساز را می‌کند. می‌توان گفت که این سفر، پل بیرونی قهرمان را در رسیدن به تکامل نشان می‌دهد.

رد دعوت

رد دعوت، مرحله‌ای از سفر است که در آن قهرمان تن به سفر نمی‌دهد و دعوت را رد می‌کند. «این مکث و تردید روی جاده، قبل از آن که سفر به راستی شروع شود، کارکرد دراماتیک مهمی دارد؛ زیرا به مخاطب نشان می‌دهد که ماجرا خطرناک است. این جستجو نه کاری بی‌اهمیت و کوچک، بلکه قماری پرخطر و سنگین است که چه بسا مال یا جان قهرمان را بگیرد» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۴۰). قهرمان داستان، خلیل که در ابتدا سه بار تصمیم می‌گیرد تا راه خود را به سمت ساحل ادامه دهد، وقتی با راهنمایی راحیل و مریم از پیامدهای ناگوار سفر آگاه می‌گردد، از رفتن به سفر باز می‌ایستد: لا تُسَلِّمُ حياتك ثانية إلى العناصر العمياء بل إبق ههنا يا أخی فالخبز الذى يُشبعُ اثنتين يكفى ثلاثة والنار فى هذا الموقد تظلُّ متقدّة بعد ذهابك مثلما كانت قبله (جبران، ۱۹۰۸: ۱۰۹). ترجمه: زندگی خود را دوباره به دست عناصر نابینا نسپار. برادر من! اینجا بمان. نانی که دو نفر را سیر می‌کند، برای سه نفر کافی است و آتش موجود در این اجاق، پس از رفتن تو نیز مانند گذشته روشن خواهد ماند.

با گفتن سخنانی از جانب راحیل و مریم که به سودای عشق نامعلوم قهرمان اشاره می‌شود، وی از سفر باز می‌ماند و با پذیرش دعوت از جانب مریم و راحیل، تمایلی به ادامه سفر در شرایط موجود و رفتن به سمت ساحل ندارد. در واقع قهرمان با اعتمادی که به توانایی‌های شخصی خود دارد، دعوت دو زن را می‌پذیرد و همان‌گونه که پیداست، مرحله رد دعوت در این داستان و در ماجرای خلیل به چشم نمی‌خورد.

دست نجات از خارج

دست نجات از خارج از هنگامی پدیدار می‌گردد که خلیل با آگاهی یافتن از آموزه‌های مسیح و دستیابی به تعالیم رهگشای وی در انجیل، به حقیقت هستی و راز آفرینش انسان پی می‌برد و زین‌پس، کلیسا را به عنوان جایگاهی آکنده از اشباح هولناک و دروغ می‌بیند و با اعراض از زندگی در قلمرو کلیسائیان، اقامت در دهکده در کنار کشاورزان و طبقه زحمتکش را برمی‌گزیند: هذّه هی الحقیقه التي عرفتها عندما قرأت تعالیم يسوع الناصري وهذا هو النور الذي انبثق من داخلی وأبان لي اللدير ومن فيه كهوة مظلمة تنبعث من أعماقها الأشباح المخيفة (جبران، ۱۹۰۸: ۹۹). ترجمه: این، همان حقیقتی است که بدان واقف شدم، آنگاه که تعالیم مسیح (ع) را خواندم. این همان نوری است که از درونم برخاست و کلیسا و افرادش را به‌سان گودالی تاریک به من نمایاند که از درونش اشباح هولناک پدیدار می‌شود.

خلیل با استناد به تعالیم بشردوستانه مسیح (ع) به روشنگری اذهان کشاورزان روستا می‌پردازد و آنان را به پیروی نکردن از خواسته‌های نامعقول کدخدا عباس دعوت می‌کند و با تکیه بر آن آموزه‌ها خواستار ترک آیین‌های عوام‌فریب کلیسا توسط کشاورزان می‌شود. در واقع خلیل با روشنگری و سخنان مستدلی که در بارگاه شیخ عباس و در حضور کشاورزان ایراد می‌کند، باعث می‌شود تا همگان گفته‌های او را از عمق جان بپذیرند و با همراهی خلیل، شعله‌های انقلاب علیه سیاست‌های ظالمانه کدخدا را مهیا سازند. این مرحله را می‌توان مرحله عبور از آستان بازگشت نامید.

امداد غیبی

در عبور از خوان‌ها، قهرمان باید بر شرایط دشوار و نیروهای اهریمنی که غالباً به صورت اژدها تصویر می‌شود، پیروز گردد. برای گذر موفقیت‌آمیز از خوان‌ها، همان امدادسازان غیبی یا راهنما که قبل از ورود به این مرحله با قهرمان ملاقات کرده بودند، دوباره در به اتمام رساندن آزمون‌ها به او یاری می‌رسانند. این مرحله امداد غیبی نام دارد (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۲۸). در داستان خلیل کافر، پی بردن قهرمان به خالق هستی که منشأ همه خوبی‌ها و عامل نجات اوست، امداد غیبی را مطرح می‌نماید و این، امداد غیبی است که دیدگان قهرمان را گشوده، روشنایی را به او هدیه می‌کند و آوای حقیقت را در گوش او زمزمه می‌کند و در نهایت، قهرمان با وجود همه سختی‌ها به آینده‌ای روشن چشم می‌دوزد و به آن دست می‌یابد و گویی دست تقدیر بر سرنوشت خلیل، نظارت همه‌جانبه داشته است: إِنَّ السَّمَاءَ

التى شاءت فأخذتُ والدى ونفنتى يتيماً إلى الدير لم تشأ أن أصرفَ العمرَ كلهُ كالأعمى السائر فى المعابر الخطرة، ولم ترضَ بأن أكون عبداً تعساً متصاعراً إلى نهاية الحياة، ففتحت عيني وأدنى وأرتنى النور مشعشعاً وأسمعتنى الحقيقه متكلّمه (جبران، ١٩٠٨: ٩٧)، ترجمه: آسمانى كه خواست و والدينم را گرفت و مرا يتيّم به صومعه فرستاد، حاضر نشد كه در تمام عمرم مانند نابينما در گذرگاههاى خطرناك ره بپيمايم و نپذيرفت كه من تا آخر عمرم بندهاى سياه‌روز و تيره‌بخت بمانم، به همين دليل چشمان و گوش‌هايم را گشود و نور زندگى را به من نماياند و حقيقت گويا را با گوشم آشنا كرد.

اين امداد غيبى، خليل را به سوى سفر سرنوشت مى‌برد و آگاهى از حقيقت زندگى در پى تاريخى‌ها براى خليل كه بيهودگى و پوچى را تجربه کرده، جلوه‌هاى نيکوى حيات و شادمانى را رقم زده و سعادت را در برابر ديده‌گانش نمايان کرده است كه در نتيجه، هرگونه نگون‌بختى را بى‌اساس مى‌داند. همراهِ خليل توسط راحيل و مريم كه عاملى براى نجات قهرمان از پيامدهاى ناگوار سفر است نيز مى‌تواند به نوعى امداد غيبى به شمار رود، چرا كه بر طبق الگوى سفر قهرمان، پس از قبول دعوت، موجودى حمايتگر (موجودى كه مى‌تولند در قلب‌هاى مختلف ظاهر شود) فرد را راهنمايى و كمك مى‌كند: حَمَلَتِ الْمَرَأَتَانِ الْفَتَى وَالْأَرْيَاحَ الشَّدِيدَةَ تَصَدُّهُمَا وَالثَّلُوجَ تَتَمَسَّكُ بِأَقْدَامِهِمَا حَتَّى إِذَا مَا بَلَغْتَا بَه الْكُوخِ. أَخَذَتِ الْأُمُّ تَفَرُّكُ أَعْضَاءَهُ الْمُتَجَلِّدَةَ وَالْإِبْنَةَ تَجَفُّفُ بِأَطْرَافِ ثَوْبِهَا شَعْرَهُ الْبَلْبِلِ وَأَصَابِعَهُ الْبَارِدَةَ (همان: ٨٨). ترجمه: آن دو زن، جوان را حمل كردند و وزش باد شديد آنها را باز مى‌داشت و برف به پاى آنها مى‌چسبید، تا اين كه او را به كلبه رساندند. مادر شروع به ماليدن اعضاى يخ‌زده‌اش كرد و دختر با لباسش موهاى خيس و انگشتان سردش را خشك كرد.

همراهى دو زن با قهرمان به نوعى تأييد و كمك به قهرمان محسوب مى‌شود و نجات خليل توسط مريم و راحيل، اميدوارى و لطف الهى را براى او مطرح مى‌نمايد كه خود قهرمان نيز به اين مسأله اذعان مى‌كند: حَتَّى إِذَا اِكْتَفَى مِنَ الطَّعَامِ وَشَعَرَ بِشَيْءٍ مِنَ النَّشَاطِ اسْتَوَى جَالِساً عَلَى الْبَسَاطِ ثُمَّ قَالَ هَازِراً رَأْسَهُ بِهَدْوٍ: الرَّحْمَةُ وَالْقَسَاوَةُ تَتَصَارَعَانِ فِي الْقَلْبِ الْبَشْرِىِّ مِثْلَمَا تَتَحَارَبُ الْعُنَاصِرُ فِي فِضَاءِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ الْمَظْلَمَةِ وَلَكِنْ سَوْفَ تَتَغَلَّبُ الرَّحْمَةُ عَلَى الْقَسَاوَةِ لِأَنَّهَا إِلَهِيَّةٌ وَسَوْفَ تَمُرُّ مَخَافُ هَذِهِ اللَّيْلَةِ بِمَجِيءِ النَّهَارِ (همان: ٩١). ترجمه: پس از آن كه به اندازه كافي غذا خورد و اندكى احساس قوت كرد، بر روى فرش نشست. سپس به آرامى و با تكان دادن سرش گفت: مهربانى و سنگدلى در قلب انسان در ستيزند همان‌گونه عناصر طبيعت در فضاي اين شب ظلمانى سر جдал دارند، ليكن سرانجام رحمت و عطوفت كه صفتى الهى است، بر سنگدلى پيروز خواهد شد و نگرانى‌هاى امشب با فرا رسيدن فرداى روشن پايان مى‌يابد.

قهرمان داستان، لطفى را كه از جانب دو زن شامل حال او مى‌شود، عامل نجات خویش مى‌داند و باز نمود خوشبختى خود را كه در حقيقت از سرچشمه‌اى الهى بر مى‌آيد، در دل پر مهر و احساس آنها به نظاره مى‌نشيند و اين پديده، روحیه اميدوارى را در وجودش زنده مى‌كند.

زن در نقش وسوسه‌گر

زمانی که راحیل با احساسات مادرانه و لحن پر عذوفت، مهر و محبت را نصیب خلیل می‌کند و او را از رفتن به سمت ساحل باز می‌دارد و از پیامدهای ناخوشایند آن آگاه می‌سازد، در قامت «زن وسوسه‌گر» ظاهر می‌شود. راحیل که برای جلوگیری از سفر قهرمان، با عاطفهٔ مادرانه‌اش عملاً راه را بر قهرمان می‌بندد و نیز مریم که با ابراز احساسات و عواطف، دغدغهٔ خلیل را بی‌اساس می‌نماید، نقش وسوسه‌گر را ایفا می‌کنند: لا تسلم حیاتک ثانیةً إلى العناصر العمیاء بل ابق ههنا یا اخی فالخبز الذی یشیع اثنین یکفی ثلاثهً والنار فی هذا الموقد تظل متقدةً بعد ذهلک مثلما کلنت قبله. نحن فقراءُ یا اخی ولکننا نحیا أمام وجه الشمس مثل جمیع الناس لأن الله یعطینا خبزنا کفاف یومنا (جبران، ۱۹۰۸: ۱۰۹).

ترجمه: زندگی خود را دوباره به دست عناصر ناپینا نسپار. برادر من! اینجا بمان. نانی که دو نفر را سیر می‌کند، برای سه نفر کافی است و آتش موجود در این اجاق، پس از رفتن تو نیز مانند گذشته روشن خواهد ماند. برادر! ما تهیدست هستیم، اما در برابر حق زنده خواهیم ماند همچون همهٔ مردم، چون خداوند روزی ما را به اندازهٔ کافی می‌رساند.

راحیل، زنده ماندن خود و خلیل در شرایط فقر و تنگدستی را مدیون رحمت الهی می‌داند و تصور هرگونه فقر و نیستی توسط خلیل را در پرتو عنایات الهی، بی‌اساس عنوان می‌کند. عواطف مریم نیز نسبت به خلیل، پرتو حیات را به قلب قهرمان سرازیر کرده و احساس جدیدی را در روحش شکوفا می‌کند و از این جهت، آنها با وسوسه‌های دلگرم‌کننده‌شان خاطرات گذشته خلیل را از ذهنش می‌زدایند و قهرمان را به روزهای خوش آینده امیدوار می‌کنند.

خداایگان

احساس و عاطفهٔ مریم نسبت به خلیل و نگاه‌های دلنشین او نشانگر آن است که او از درون به خلیل وابسته است. خلیل نیز به احساسات نهفته در وجود مریم پی می‌برد. از این رو احساسات آن دو از همان لحظه به هم آمیخته شده و مرحلهٔ خداایگان را مطرح می‌نماید. زین پس، قهرمان داستان، دیگر آن شخصیت آغازین قصه نیست که تنهایی و ناامیدی، مرگ و نیستی را برایش رقم بزند. او خواستار وصال با معشوق است؛ لذا از خود رها شده و با محبوب یکی شده‌است. به بیان دیگر، قهرمان از دو جنسی بودن رسته و به مرحلهٔ تک‌جنسی رسیده است (یعنی از دوگانگی به یگانگی صعود می‌کند) و مرحلهٔ خداایگان را تجربه می‌کند: أمّا مریمُ فکانت ترجوه بنظرانها اللطیفة وتستعطفه بتنهّداتها الیهادئة لکی یمتنع عن الذهاب لأنّها منذ دخوله بین حی ومیت ذلک البیت الحقییر شعرت بوجود قوه علویة فی نفسه تبعث الحیة والشعاع إلى قلبها ... وشعر خلیل بتموجات روح مریم حول روحه وعرف بأنّ الشعلة المقدسة التي أحاطت بقلبه قد لامست قلبها ففرح لأول وهلة فرح طفل ضائع وجد أمه (جبران، ۱۹۰۸: ۱۱۰-۱۱۱).

ترجمه: مریم با نگاه‌های دلنشین از او خواهش می‌کرد و با آه‌های سوزناک به او مهر می‌ورزید تا از رفتن باز ایستد، چون او از هنگام ورودش به آن خانهٔ ساده، نیرویی متعالی را در درون

خليل احساس کرد که زندگى و نور را به قلب مريم هدايت مى‌کند. خليل نيز امواج روح مريم را نسبت به خود احساس کرد و دريافت که شعله مقدسى که قلبش را در بر گرفته، قلب مريم را نيز تحت شعاع قرار داده‌است. به همين دليل براى نخستين بار همچون کودکى گمشده که مادرش را يافته‌است، بى‌نهايت خوشحال شد.

قهرمان، وصل به معشوق و يکى شدن با او را به اندازه‌اى براى خود حياتى مى‌داند که او را بر آن داشته تا تحمل هرگونه دشوارى و تهيدستى را بر خود هموار کند و در دهکده معشوق بماند، زيرا با رفتن از دهکده، آن رابطه روحى نيز همچون مه صبحگاهى ناپديد خواهد شد.

ملاقات با خدايانو

مريم، دختر راحيل پررنگ‌ترين آنيمائى زندگى خليل است. خليل با پشت‌سر نهادن موانع و مشکلات بر ضد قوانين حاکم بر جامعه مى‌شورد و در نهايت با سرنگون کردن سلطه حاکمان کليسا با خدايانو (مريم) ازدواج جادويى صورت مى‌پذيرد؛ و شعر خليل بتموجات روح مريم حول روحه و عرف بأن الشعلة المقدسة التى أحاطت بقلبه قد لامست قلبها ... کلانا بين يدى قوة خفية عادلة فلندعها تفعل ما تشاء بنا ... منذ تلك الدقيقة تمازجت عواطف خليل بعواطف مريم وصارت نفسهما شعله واحدة متقدة ينبعث منها النور (جبران، ١٩٠٤: ١١١-١١٦). ترجمه: خليل نيز امواج روح مريم را نسبت به خود احساس کرد و دريافت که شعله مقدسى که قلبش را در بر گرفته، قلب مريم را نيز تحت شعاع قرار داده‌است. به همين دليل براى نخستين بار همچون کودکى گمشده که مادرش را يافته‌است، بى‌نهايت خوشحال شد. هر دوى ما در برابر نيروى عدالت پيشه و نهانى قرار داريم. اجازه دهيم هر گونه که صلاح مى‌بيند سرنوشت مان را رقم بزنند. از آن هنگام، عاطفه خليل با احساسات مريم عجيب شد و وجودشان به سان شعله‌اى برافروخته و نورانى پديدار گشت.

راهنما

کسانى که به دعوت جواب مثبت مى‌دهند، معمولاً با موجودى حمايتگر به نام راهنما روبه‌رو مى‌شوند. راهنمايان به قهرمان در رسيدن به مقصد نهايى سفر يارى مى‌رسانند. راهنما در هر جايى از الگوى سفر مى‌تواند با قهرمان برخورد کند و ممکن است يک قهرمان با چند راهنما روبه‌رو شود. در بيشتر مواقع، راهنما به صورت استاد ظاهر مى‌شود. «استادان به قهرمانان، انگيزه، الهام، راهنمايى، آموزش و هدايى براى سفر مى‌دهند. همه قهرمانان به طريقي هدايت مى‌شوند و داستانى که به اين انرژی بى‌اعتنا باشد، کامل نيست» (ووگلر، ١٣٨٧: ٧٩). اين نيروى حمايتگر، ناتوانى اوليه قهرمان را جبران مى‌کند و به او کمک مى‌کند تا بتواند مسير دشوار خود را به سرانجام برساند (يونگ، ١٣٨٦: ١٦٤). در داستان خليل کافر، اولين راهنما، خودآگاهى برآمده از عنايات الهى است که به صورت ندى درونى، خليل را براى غلبه بر مسير ناهموار غلبه بر اربابان کليسا هدايت مى‌کند. شناخت و آگاهى‌اش از فلسفه آفريش انسان که راه روشن را به او مى‌نماياند و حقيقت را برايش تبين مى‌کند، عاملى براى نجات

قهرمان از پرتگاه نیستی و فنا می‌شود: وَلَكِنْ مِنْ وَّرَاءِ الثَّلُوجِ وَالْأَرْيَاحِ، مِنْ وَّرَاءِ الظُّلْمَةِ وَالْغُيُومِ، مِنْ وَّرَاءِ الأَثِيرِ وَالْكُوكَبِ وَمِنْ وَّرَاءِ كُلِّ شَيْءٍ قُوَّةٌ هِيَ كُلُّ مَعْرِفَةٍ وَكُلُّ رَحْمَةٍ قَدْ سَمِعَتْ صُرَاخِي وَنَدَائِي فَلِمَ تَشَاءُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَ أَنْ أَعْلَمَ مَا بَقِيَ مِنْ سَرَائِرِ الحَيَاةِ فَبِعَثْتِكُمْآ إِلَى لَكِي تَسْتَرْجِعَانِي مِنْ أَعْمَاقِ الهَاوِيَةِ وَالْعَدَمِ (جبران، ۱۹۰۸: ۱۰۶). ترجمه: اما از پشت برف و باد، از پشت تاریکی و ابر، از پشت عناصر طبیعت و سیارات، از پشت هر چیزی، قدرتی است که صاحب حقیقی دانش و رحمت است. اوست که صدای ناله و درخواستم را شنید و نخواست که بمیرم پیش از آن که رازهای زندگی را دریابم. بنابراین شما را به سویم فرستاد تا مرا از اعماق نیستی و فنا باز یابید.

قهرمان در نتیجه خودآگاهی، مسیر درست زندگی را با هدف برقرار کردن ارکان حقیقی انسانیت در جامعه طی می‌نماید. دومین راهنما، راحیل و دخترش است که با انتقال قهرمان به کلبه خود و تیمار کردن وی در کنار آتش‌دان، به او امکان ادامه حیات می‌دهند و نیز با سخنان خود، نگرانی‌ها و دغدغه‌های قهرمان را بی‌اساس جلوه می‌دهند: حَمَلَتِ المَرَاتَانِ الفَتَى وَالْأَرْيَاحُ الشَّدِيدَةُ تَصَدُّهُمَا وَالثَّلُوجُ تَتَمَسَّكُ بِأَقْدَامِهِمَا حَتَّى إِذَا مَا بَلَغْتَا بِهِ الكُوخَ (همان: ۸۸). ترجمه: آن دو زن، جوان را حمل کردند و وزش باد شدید آنها را باز می‌داشت و برف به پای آنها می‌چسبید، تا این که او را به کلبه رساندند.

حمایت‌های عاطفی دو زن و رفتارهای مشفقانه آنها به کالبد نیمه‌جان جوان، امیدواری را در وجود خود آنها نیز نمایان می‌سازد. از این رو با راهنمایی و حمایت آن دو، خلیل از چنگال مرگ می‌رهد و کالبد بی‌رمقش دوباره به آغوش زندگی برمی‌گردد. در حقیقت راحیل و مریم، نقش راهنمای قهرمان در سفر عشق را به عهده دارند.

آستانه، نگهبانان آستانه، گذر از آستانه

مرحله بعدی پس از قبول دعوت و راهنما در الگوی سفر قهرمان، مرحله گذر از آستانه است. عبور از آستانه به این معناست که قهرمان به مرز دو دنیا رسیده‌است. در آستانه، قهرمان از دنیای عادی خود به دنیای ماورای آن قدم می‌گذارد و با جهانی متفاوت رو به رو می‌شود. «عبور از آستانه، نخستین قدم برای ورود به حیطة مقدس منبع کیهانی است (کمپبل، ۱۳۸۹: ۸۹). خلیل کافر که در شبی هولناک از دیر قُرْحِيَا رانده شده‌است، زبانش در هوای ناآرام از شدت سرما بند آمده و همچون گنجشکی شکسته‌بال در عرصه نبرد میان مرگ و زندگی، با ناله‌هایش مریم و راحیل را به یاری می‌طلبد. در این هنگام مریم که با عطوفت و دلسوزی به جوان می‌نگرد، نوع دوستی و مهر او نیرو و حرارت را به جسم نحیفش باز می‌گرداند و باعث نجات جوان می‌گردد، زیرا قهرمان در این هنگام از دل پر احساس و احساسات پاک مریم آگاه می‌گردد و از این مرحله به بعد می‌توان دنیای مریم را به‌عنوان آستانه قهرمان قلمداد کرد که در آن از دنیای عادی خود به دنیای ماوراء گام می‌گذارد. این مرحله شامل پذیرش مریم از جانب خلیل و با او بودن است. در این مرحله نگهبانان آستانه قرار دارند؛ «آنها معرف موانع روزمره‌ای هستند که همه ما در دنیای پیرامون خود با آنها مواجه می‌شویم. هوای بد، بدشانسی،

پيش داوری، ستم و غيره، اين افراد در سطح روان شناختی عمیق تر، معرف شياطين درون ما هستند. اختلالات عصبی، زخم های عاطفی، رذایل، وابستگی ها و ضعف های شخصی که مانع رشد و پیشرفت ما می شوند» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۸۲). اولین نگهبان داستان، هوای سرد و طوفانی است و این زمانی است که قهرمان در شب طوفانی با مرگ مواجه می شود و تنها راه نجات و زنده ماندن خود را توسل به درگاه الهی می داند و معتقد است که رحمت خدا هرگونه هراس را از بین برده و زندگی جدیدی را رقم می زند: «ولكن سوف تتغلبُ الرحمةُ على القساوةِ لأنها إلهيةٌ وسوف تمرُّ مخاوفُ هذه الليلةُ بمجىءِ النهارِ» (همان: ۹۱)، ترجمه: «سرانجام رحمت و عطوفت که صفتی الهی است، بر سنگدلی پیروز خواهد شد و نگرانی های امشب با فرا رسیدن فردایی روشن پایان می یابد».

دومین نگهبان، کشیش الیاس (أسقف قریه) است که از حضور قهرمان در دهکده راحیل ممانعت به عمل می آورد. اما راحیل و مریم، نگرانی و ترس را از وجود وی زایل نموده و مایه آرامش روان جوان و ایستادگی در مقابل اسقف می شوند. مواردی همچون کارشکنی های راهبان، زندگی دشوار و عدم رعایت عدالت از دیگر عوامل بازدارنده ای است که در رسیدن خلیل به تعالی و پیمودن سفر کمال گرایی مانع تراشی می کنند. با این وجود، حقیقت آشکار می شود و اهالی دهکده برای رفع این موانع، قهرمان را همراهی می کنند. مرحله گذر از آستانه، زمانی برای خلیل روی می دهد که او تصمیم به ماندن در کنار مریم می گیرد، اما خلیل به تنهایی قادر به تصمیم گیری نیست. امدادسازان او در این مرحله، خودآگاهی و ندایی درونی است که خلیل را همراهی نموده و باعث ماندنش در نزد مریم می گردند. قهرمان با وجود ترسی که از کشیشان و راهبان در دل دارد، با تکیه بر خودآگاهی تردید را کنار گذاشته، در کنار مریم می ماند و از آستانه عبور می کند: وَنَظَرَ خَلِيلٌ إِذْ ذَاكَ إِلَى عَيْنِي مَرْيَمَ وَبصوتٍ يَحَاكِي رَنِينَ الْأوتارِ الفُضِيَّةِ قال: ولكن في هذه القريَّةِ يا مَرْيَمُ قوَّةٌ سحرِيَّةٌ تَمْتَلِكُنِي وتَتَشَبَّثُ بِنَفْسِي قوَّةٌ علويَّةٌ قد أنستني اضطهادَ الرهبانِ وحبَّبتُ إليَّ قساوتهم. في هذه القريَّةِ لَقِيْتُ الموتَ وجهاً لوجهٍ وفيها عانقتُ رُوحِي رُوحَ الله ... (جبران، ۱۹۰۸: ۱۱۵). ترجمه: خلیل در آن هنگام به چشمان مریم نگریست و با صدایی همچون نوای زه های نقره ای گفت: مریم! در این دهکده، نیرویی جادویی مرا در اختیار دارد و نیرویی متعالی، ستم راهبان را از ذهن زدوده و سنگدلی شان را نسبت به من شیرین کرده است. در این روستا چهره به چهره با مرگ روبرو شدم و روحم در آن با روح خداوند هم آغوش شد.

با این بیان زین پس، روح ظلم ستیز خلیل در کالبد متعالی اش به خروش آمده و با برملا کردن بی عدالتی های اربابان کلیسا، آرامش را برای افراد دهکده به ارمغان می آورد.

پاداش

در داستان خلیل کافر، پاداش به صورت ازدواج جادویی با خدایانو (مریم) تجلی یافته است و حاکی از پیروزی قهرمان در زندگی می باشد. ابراز علاقه مریم به خلیل، عاملی برای اقامت خلیل در دهکده

آنان می‌گردد. چرا که «زن در زبان تصویری اسطوره، نمایانگر تمامیت آن چیزی است که می‌توان شناخت و قهرمان، کسی است که به قصد شناخت، سیر قهرمانی خود را آغاز می‌کند» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۲۳). این پیوستگی و علایق در داستان خلیل کافر به اندازه‌ای تجلی دارد که مباحث مادی از قبیل ثروت یا فقر را در نزد قهرمان، بی‌اعتبار و تحت شعاع قرار می‌دهد: ما هذا الخوفُ ولماذا أغمضُ عینی وأحولُ وجهی عن النور المنبعث من عینی هذه الصبیة؟ أنا مطرود وهی فقیرة ولكن أبالخبز وحدهُ یحیا الإنسان؟ أو لیست الحیاة دینا ووفاء (جبران، ۱۹۰۸: ۱۱۲). ترجمه: این ترس چیست و چرا چشمانم را می‌بندم و صورتم را از نور چشمان این دختر جوان دور می‌کنم؟ من اخراج‌شده و او فقیر است، اما مگر انسان فقط با نان زندگی می‌کند؟! مگر رکن اساسی زندگی، دین و وفاداری نیست؟!

خلیل که در آغاز، برده‌ای بیش نبود، با از بین بردن سلطهٔ حاکمان و پس از گذر از مراحل سخت، سرانجام به موفقیت می‌رسد و نتیجهٔ اکسیر حیات، یعنی عشق هستی‌بخش را تجربه می‌کند و در نتیجهٔ این تجربه، در دهکدهٔ مریم به زندگی خود ادامه می‌دهد. این مرحله همان برکت نهایی است که خلیل تصمیم می‌گیرد، برای همیشه در روستای معشوق بماند، لذا از هنگام بازگشت از این سفر پرتلاطم، یارانش را مشمول فضل و برکت خود می‌گرداند: قال هذا ومشی متبعاً خطوات راحیل ومریم إلی کوخهما (همان: ۱۵۶). ترجمه: این را گفت و به دنبال راحیل و مریم به سمت کلبه‌شان حرکت کرد.

بازگشت

آخرین مرحله در الگوی سفر قهرمان، مرحلهٔ بازگشت است. قهرمان باید همراه با اکسیر به‌دست‌آمده به جهان عادی و روزمره بازگردد. «این بازگشت قهرمان از قلمرو عارفانه به زندگی عادی است؛ بازگشتی که بی‌نهایت مشکل و پرتناقض است و او باید همراه با برکت حاصل از سفر، دوباره وارد فضایی شود که مدت‌ها فراموش کرده‌بود، جایی که انسان‌ها اجزای بی‌مقدار در جهان هستند و خود را کل می‌پندارند. او در این حال مجبور است همراه با اکسیر خود که نجات‌بخش زندگی و نابودکنندهٔ من (ego) است، با جامعه رو به‌رو شود و در حین بازگشت، ضربه‌های ناشی از پرش‌های منطقی و انزجار شدید را از سویی و مشکل عدم درک مردمان را از سویی دیگر تحمل کند» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۲۲۴). خلیل پس از حصول برکت نهایی، دلیل رانده شدن از صومعه را مطرح می‌کند، مردان و زنان نیز سخنانش را می‌پذیرند. به همراه ساکنان دهکده به آنجا برمی‌گردد و با برقراری عدالت، ساکنان ستمدیده را نجات داده و ارباب دو جهان می‌گردد: فتنفرقَ إذ ذاک الجَمعُ وذهبَ کلُّ إلی بیته مفکرراً بما سمعه ورآه شاعراً بملامس حیاةً جدیدةً فی داخل نفسه (جبران، ۱۹۰۸: ۱۵۶). ترجمه: در آن هنگام، جمعیت پراکنده شد و هر یک به منزل خود رفتند و به آنچه شنیده و دیده بودند، فکر می‌کردند و زندگی جدیدی را در درون خود احساس می‌کردند.

گرچه قهرمان به هنگام رجوع با مشکلات فراوانی مواجه است، اما سرانجام از این تنگنا به سلامت عبور می‌کند و تلاش خود را برای تعالی جامعه به کار می‌گیرد. هویدا شدن عشق مریم و خلیل برای ساکنان روستا و اطمینان یافتن از ماندن خلیل در روستای مریم، عبور از آستان بازگشت را تداعی می‌کند: وَأَعْلَنْتُ أَيَّامَ نَيْسَانَ لِسُكَّانِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ سِرَّاتِ الْحَبِّ الْخَفِيَّةِ الْكَائِنَةِ بَيْنَ رُوحِ خَلِيلٍ وَرُوحِ مَرْيَمَ ابْنَةِ رَاحِيلَ فَتَهَلَّلْتُ وَجُوهُهُمْ فَرَحًا فَطَافُوا بِيَشْرُونَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا بِصَيُورٍ وَتَهَجَّرَ جَارًا قَرِيبًا وَصَهْرًا مَحْبُوبًا لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ (همان: ۱۵۹). ترجمه: ایام نیشان به ساکنان آن روستا اسرار پنهان عشق بین روح خلیل و روح مریم دختر راحیل را خبر داد. لذا چهره‌شان از خوشحالی درخشیدن گرفت و آنها تبدیل شدن خلیل به همسایه‌ای نزدیک و دامادی دوست‌داشتنی برای هر یک از آنها، را به یکدیگر تبریک می‌گفتند.

قهرمان پس از پشت سر نهادن تمام مشکلات برخاسته از کلیسا به معشوق می‌رسد و با پیوستن به مریم از درون و بیرون به آرامش نائل می‌گردد. بازگشت آرامش و امنیت به دهکده و رعایت عدالت در میان کشاورزان با مرگ دهخدا، مرحله‌نهایی سفر قهرمان را برای ما تداعی می‌کند: ولما جاءتْ أَيَّامُ الْحَصَادِ، خَرَجَ الْفَلَاحُونَ إِلَى الْحَقُولِ وَجَمَعُوا الْأَغْمَارَ عَلَى الْبِيَادِرِ وَلَمْ يَكُنِ الشَّيْخُ عَبَّاسُ هُنَاكَ لِيُغْتَصَبَ الْعَلَّةُ وَيَحْمَلَهَا إِلَى أَهْرَائِهِ وَمَخَازِنِهِ بَلْ كَانَتْ كُلُّ مَنِ الْفَلَاحِينَ يَسْتَعْلِقُ الْحَقْلَ الَّذِي فَلَاحَهُ وَزَرَعَهُ (همان: ۱۵۹). ترجمه: هنگامی که روزهای برداشت فرا رسید، دهقانان به مزارع رفتند و محصول را در خرمن‌ها جمع کردند. دیگر شیخ عباس در آنجا نبود که محصول را غصب کند و آنها را به سوله‌ها و انبارهای خود ببرد، بلکه هر یک از دهقانان از مزرعه‌ای که کاشت کرده بود، برداشت می‌کرد.

قهرمان در این مرحله، پهلوان همه آن چیزهایی است که در حال وقوع‌لند و دیگر ترسی از تهدیدهای کشیشان یا آزارهای ساکنان کلیسا ندارد، زیرا او عشق واقعی و اکسیر حیات را در دست دارد و با آن بر تمام مشکلات بیرونی غلبه یافته‌است.

جدول ۱. مراحل سفر خلیل کافر در مرحله عزیمت

مراحل سفر	سفر خلیل کافر
دعوت به آغاز سفر	حرکت خلیل به سمت دبر قزحیا
رد دعوت	
امدادهای غیبی	پی بردن به حقیقت هستی و وجود توسط خلیل که منشأ همه خوبی‌ها و عامل نجات اوست.
عبور از نخستین آستان	بازگرداندن نیرو حرارت به بدن خلیل توسط مریم و پی بردن خلیل به علاقه مریم نسبت به او
شکم نهنگ	نخستین مرحله دیدار مریم با خلیل و کمک او به خلیل (ندای درونی و کشش معشوق به سمت قهرمان)

جدول ۲. مراحل سفر خلیل کافر در مرحله آیین تشریف

مراحل سفر	
جاده آزمون	
ملاقات با خدایانو	علاقه مریم به خلیل و ابراز عشق خلیل به مریم
زن در نقش وسوسه‌گر	بازداشتن خلیل از رفتن به سمت ساحل توسط راحیل
آشتی و یگانگی با پدر	
خدایگان	آگاهی قهرمان از عشق واقعی مریم نسبت به خود
برکت نهایی	ماندن خلیل در روستای معشوق

جدول ۳. مراحل سفر خلیل کافر در مرحله بازگشت

مراحل سفر	سفر خلیل کافر
امتناع از بازگشت	
فرار جادویی	
دست نجات از خارج	تکیه قهرمان بر آموزه‌های مسیح، مرگ دهخدا
عبور از آستان بازگشت	آشکار شدن عشق مریم و خلیل برای ساکنان روستا و اطمینان از ماندن خلیل در دهکده معشوق
ارباب دو جهان	رسیدن خلیل به مریم
آزاد و رها در زندگی	بازگرداندن آرامش و امنیت در دهکده و رعایت عدالت در میان کشاورزان با مرگ

نتیجه گیری

الگویی که جوزف کمپبل برای تحلیل کهن‌الگوی سفر قهرمان ارائه کرده‌است، تا حد زیادی بر مراحل سفر خلیل در داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران منطبق است. اگرچه قهرمان با مشکلات متعدد بیرونی مواجهه می‌گردد، اما وضعیت درونی از منظر وی بیشتر قابل تأمل است به ویژه آن که خلیل در واکاوی شخصیت زن (مریم و راحیل) بسیار چیره‌دست عمل می‌کند. به‌دیگر سخن، سفر و تکامل قهرمان در داستان خلیل کافر بیشتر معطوف به بعد درونی و دستیابی وی به درک درست از هستی است. در مرحلهٔ عزیمت، داستان با رانده شدن خلیل از دیر قُرحباً آغاز می‌شود و در واقع ندایی درونی، او را به سفر فرا می‌خواند و مریم و راحیل که ساکنان دهکدهٔ نزدیک به دیر هستند، در حکم راهنما او را از سفر جان‌فرسا در هوای متلاطم به سمت ساحل باز می‌دارند. دست‌غیب که همان نور و عنایت الهی در تمام هستی است، خلیل را یاری می‌رساند. از آستان نخستین که عبارت است از تصمیم نهایی برای ماندن در کنار مریم عبور می‌کند. در بخش ملاقات با خدایانو با مریم که پررنگ‌ترین آنیمای سفر اوست، ازدواج می‌کند. زن وسوسه‌گر در این داستان، راحیل است که در نهایت مانع از رفتن خلیل به سمت ساحل می‌گردد و موجب می‌شود که او به برکت نهایی که از دیدگاهش همان اقامت در دهکده و انقلاب علیه قوانین اجحاف‌آمیز سردمداران کلیسا و از بین بردن سلطهٔ آنان است، دست یابد و باعث دگرگونی اوضاع به نفع بینوایان گردد. او با تأمین اسباب آرامش، ساکنان دهکده را نجات داده و آسایش را برای مردم طبقهٔ فرودست به ارمغان می‌آورد. قهرمان در این داستان که سفری مخاطره‌آمیز را به حیطةٔ شگفتی‌ها آغاز می‌کند، سرانجام به یاری امدادهای غیبی به پیروزی نهایی دست می‌یابد و به یاران و هموعانش فضل و برکت می‌رساند. شایان ذکر است که بخش‌هایی از الگوی کمپبل از قبیل «ردّ دعوت» در این داستان جایگاهی ندارد.

فهرست منابع

- پالمر، مایکل (۱۳۸۸). فروید، یونگ و دین، ترجمه محمد دهگان پور و غلامرضا محمودی، تهران: رشد.
- پیکانی، پروین (۱۳۹۵)، «تحلیل کهن‌الگوی سفر قهرمان در داراب‌نامه طرطوسی براساس الگوی جوزف کمپبل»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۴۵، صص ۹۱-۱۱۸.
- جبران خلیل جبران (۱۹۰۸). الأرواح المتمردة، ترجمه مهدی سرحدی، قاهره: دار العرب.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۸۴). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران.
- عبدی، لیلا؛ اکبر صیادکوه (۱۳۹۲). «بررسی دو شخصیت اصلی منظومه ویس و رامین بر اساس الگوی سفر قهرمان»، ادب پژوهی، شماره ۲۴، صص ۱۲۹-۱۴۷.
- کمپبل، جوزف (۱۳۸۹). قهرمان هزارچهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل‌آفتاب.
- (۱۳۷۷). قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- گلمزاری، وجیهه؛ علی شیخ‌مهدی (۱۳۹۳). تلفیق تک‌اسطوره سفر قهرمان و کهن‌الگوی زن وحشی در انیمیشن ژاپنی شهر اشباح (۲۰۰۱)، نامه هنرهای نمایشی و موسیقی. شماره ۱۰، صص ۷۹-۹۳.
- ووگلر، کرسտوفر (۱۳۸۷)، سفر نویسنده، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران: مینوی خرد.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۶)، انسان و سمبل‌هایش، با همکاری ماری لویفرون فرانتس و دیگران، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- هال، کالوین اسپرینگر؛ ورنون نوردبی (۱۳۷۵)، مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ترجمه محمدحسین مقبل، چاپ اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.

تظهر أساسيات نمط رحلة البطل لجوزيف كامبل في قصة "خليل الكافر"

الملخص

وفقاً لوجهة نظر جوزيف كامبل، ميثولوجي أمريكي (١٩٠٤-١٩٨٧) فإن تطور بطل الرواية ورحلته يتشكل بطريقة تجعل بطل الرواية المنخرط في الحياة اليومية يبدأ مغامرة من خلال سماع دعوة، ومن خلال وضع خطة، يدخل في مسار اختبار صعب ويمر عبر خطوات للوصول إلى الهدف النبيل. على طول الطريق، يحقق معرفة الذات بمساعدة عجوز حكيم، وبعد العودة إلى الحياة الطبيعية يجعل بوعي وباستمرار مساعدة الآخرين نموذجاً في حياته. تهدف الدراسة الحالية مستخدمة المنهج الوصفي - التحليلي إلى تطبيق تصميم جوزيف كامبل المسمى "الأسطورة الفريدة" في قصة خليل كفر جبران (١٨٨٣-١٩٣١) ومن خلال فحص خصائص هذه النظرية في القصة يقيس الدرجة التي تتوافق بها عملية تطور شخصية البطل مع النموذج المقدم من كامبل. تظهر نتائج الدراسة أن رحلة بطل الرواية تتماشى مع نموذج كامبل وأن خليل باعتباره الأسطورة الوحيدة، في سلوكه الاجتماعي، بجه لإخوانه من بني البشر، يتغلب على تحديات الحياة ويكتسب معرفة جديدة بالعالم. بالنظر إلى تجارب الحياة الشخصية والقضايا الحالية للمجتمع، فإنه يحقق فهماً جديداً للوجود البشري والخلق من خلال إدراكه لتعاليم المسيح (عليه السلام) الحقيقية، ويتغلب على المشاكل التي أحدثها رؤساء الكنيسة ويصل في النهاية إلى الكمال ويصبح سيد علمين.

الكلمات المفتاحية: جوزيف كامبل، نمط الرحلة البطولية، جبران خليل جبران، قصة "خليل الكافر".